

راهبردی ویژه در بررسی مسئله امامت و اثبات آن

محمد حسین زاده (یزدی)*

چکیده

مسئله اصلی این مقاله، ارائه شیوه‌ای ویژه در اثبات امامت است. امامت حضرت علی علیه السلام با ادله نقلی، اعم از آیات و روایات متواتر و امامت دیگر ائمه علیهم السلام از راه ادله نقلی اثبات می‌شود. اما از نظر نگارنده، اثبات امامت هر یک از امامان معصوم علیهم السلام، راه‌ها و شیوه‌هایی غیر از ادله نقلی نیز دارد. این ادله بسیار است و می‌توان به روش‌های گوناگونی برای اثبات امامت آن حضرات استدلال کرد. مجموع استدلال‌های اقامه شده یا استدلال‌هایی که قابل ارائه است یا نقلی‌اند یا عقلی. می‌توان از راه دلیل عقلی به شیوه عقلی مستقل و شیوه عقلی غیرمستقل استدلال‌هایی پرشماری اقامه کرد. در این نوشتار با استفاده از آسان‌ترین استدلال‌های عقلی، به واکاوی و اثبات مسئله اصلی می‌پردازیم. آشکار است که بحث درباره ولایت، به دلیل نقش ویژه آن در حیات انسانی و علوم اسلامی، ضروری و البته کاربردی است.

واژگان کلیدی

امامت، ولایت تشریحی، دلیل عقلی، دلیل نقلی، دلیل ویژه.

طرح مسئله

ولایت و امامت از پایه‌های بنیادین اسلام ناب محمدی ﷺ است. از این رو، در حیات انسانی، بلکه در دانش‌های اسلامی همچون کلام، عرفان، فلسفه و فقه جایگاه ویژه‌ای دارد. در عرفان نظری، اصلی‌ترین مسئله پس از توحید، مسئله ولایت و معرفت اولیای کامل و مریبان نفوس انسانی است. ولایت محمدیه و وارثان آن و خاتم ولایت محمدیه در میان آن مباحث، برجستگی درخشانی دارد. ولایت در کلام و البته به معنای دیگری، نیز مطرح می‌شود و محور مباحث و مسائل بسیاری قرار می‌گیرد. جالب‌تر اینکه ولایت در دانش فقه نقشی بنیادی دارد. از نظر شیعه، اساس فقه و عمده‌ترین منبع آن ولایت و کلام ولی است. ولایت ترجمان رسالت و وحی، مفسر کتاب الله و مبین و مجری احکام و بیانگر معارف الهی است و سرانجام با اندکی تأمل درمی‌یابیم که ولایت در تمام ابعاد زندگی انسان مطرح است؛ در عقیده و اعتقاد، در عمل انسان و زندگی فردی، در خانواده، جامعه و زندگی اجتماعی، در اقتصاد، مدیریت و ... دخالتی مستقیم دارد. در این نوشتار برآنیم تا راهبردی ویژه در اثبات امامت، طرح و عرضه کنیم. این هدف مهم پس از آن به سرانجام می‌رسد که ولایت را تعریف و اصطلاحات آن و ادله رایج برای اثبات ولایت به معنای امامت را مرور کنیم.

ولایت؛ تعریف و اقسام

در واژه‌شناسی، بحث‌های گوناگونی درباره معنای ولایت صورت گرفته که به بحث ما، ارتباط چندانی ندارد. اگر واژه‌ای در لغت، معنا یا معنایی‌ای به خصوص داشته باشد، این امر مانع تحقق معنا یا معانی اصطلاحی نمی‌شود؛ هر چند ممکن است ریشه معانی اصطلاحی نیز معنا یا معانی لغوی باشد.

به هر روی، واژه ولایت به لحاظ اصطلاح، کاربردهای بسیاری دارد. معانی اصطلاحی آن از این قرار است:

۱. ولایت تکوینی
 ۲. ولایت به معنای محبت
 ۳. ولایت تشریحی
- ولایت تشریحی خود نیز چند کاربرد دارد:
۱. تقنین یا قانونگذاری
 ۲. تبیین احکام الهی
 ۳. ولایت به معنای رهبری، امارت و حکومت

۱. ولایت تکوینی

ولایت تکوینی در اصطلاح به معنای سیطره و سلطنت حقیقی بر موجودات است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱ / ۸۲) این ولایت اصالتاً مخصوص خداوند متعال است. او بر جمیع موجودات سلطنت تکوینی دارد و قوام همه اشیا به اوست. ماسوا به مشیت او موجود می‌شوند و شأنتی عاریه‌ای می‌یابند. این معنا، به نحوی در حکمت و فلسفه مشاء و اشراق تثبیت می‌شود و در حکمت متعالیه (فلسفه ابتکاری صدرالمتألهین) به اوج ظرافت تعقلی و شهودی می‌رسد، درحالی‌که جایگاه آن در عرفان بی‌نیاز از بیان و توصیف است؛ چراکه عارف، ولی یا انسان کامل را مظهر تام می‌داند و یکی از دو یا سه مسئله اصلی عرفان،^۱ به بحث درباره انسان کامل اختصاص دارد. (ابن فناری، ۱۳۶۳: الخاتمة: فی خواص الانسان الكامل: ۵۷۵؛ ر.ک: قیصری، بی‌تا، المقدمة، الفصل الثانی عشر: ۸۵۵)

این نوع ولایت به حضرت خاتم النبیین ﷺ و اوصیای او، ائمه معصومین علیهم‌السلام و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها‌السلام افاضه شده است و از آن به خلافت کلی الهی تعبیر می‌شود. این عنایت و لطفی است از جانب حق تعالی به آن عباد مخلص و آن بندگان ممتحن.

۱. اصلی‌ترین مسائل عرفان نظری از این قرارند: ۱. توحید چیست؟ ۲. موحد کیست؟ نظریه وحدت وجود راه حل عرفاست در پاسخ به مسئله نخست. این نظریه و مباحث مربوط به آن، واکنش عرفا را به مسئله اول منعکس می‌سازد و سامان می‌دهد؛ چنانکه مبحث انسان کامل و مسائل مطرح حول آن پاسخ عرفا به مسئله دوم را به تصویر می‌کشد.

ثمره این تکریم و لطف، پیش از پیش برای انسان هویدا می‌گردد از این جهت که آن بزرگواران، هدایت معنوی و تکوینی انسان را به عهده دارند و از نظر باطن، انسان را به سوی کمال آسانی و غایت قصوی رهنمون می‌شوند. پر واضح است که مبدأ بالذات این هدایت حضرت حق تعالی است و انسان کامل، مجرای فیض اوست. عرفان، برهان و نصوص، مدعی وجود چنین مقامی برای انسان کامل‌اند؛ مقامی که حضرت ابراهیم بر حسب قرآن و حدیث، در سن کهولت، پس از گذراندن آزمایش‌هایی سهمگین و بسیار دشوار به شهابی از آن نائل شد. (طباطبایی، بی‌تا: ۱ / ۲۷۹ - ۲۶۶)

احادیث و ادعیه بسیاری وجود دارند که می‌توان در این مبحث از آنها بهره گرفت. زیارت جامعه، از جمله متقن‌ترین، جامع‌ترین و شیواترین است. فقرات آنکه در اوج فصاحت و بلاغت است، افزون بر ولایت تکوینی، بر دیگر معانی مصطلح ولایت، دلالت دارد.

روایات تصریح می‌کنند که آن حضرات غایت آفرینش‌اند؛ از جمله: «قال ﷺ امیرالمؤمنین: فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» (صبحی صالح، ۱۴۱۵: ۳۸۵ (نامه ۲۸)؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۸۵) در آخر روایت، این نکته ذکر شده که عالم صغیر (انسان) طفیل آنان است و آن بزرگواران غایت آن هستند. همچنانکه در لطف جمله «والناس بعد صنائع لنا» خفائی بر اهل بصیرت نیست و دلالت آن بر علیت فاعلی در طول علیت و فاعلیت حق تعالی و به إذن او، آشکار است. در حدیث قدسی خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «لولاک لما خلقت الأفلک؛ اگر تو نبودی (و به خاطر تو نبود) آسمان‌ها را نمی‌آفریدم». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۰ / ۲۰)

از نگاه عرفان، وجود انسان کامل، ولی، امری مسلم و مفروغ است؛ حتی عرفای اهل تسنن به این اصل اذعان دارند (ابن‌فاری، همانجا؛ قیصری، همانجا) و اگر بحثی داشته باشند در این است که چه کسانی واجد این ولایت‌اند و یا اینکه خاتم ولایت محمدیه ﷺ کیست؟ در این مبحث، اکثر قریب به اتفاق آنها قایلند که امیرالمؤمنین ﷺ پس از رسول اکرم ﷺ سید اولیا و حضرت مهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، خاتم اولیایند. افتخار عرفا انتساب به حضرات معصومین و شاگردان آنهاست. در اشعار خود به توصیف آن بزرگواران می‌پردازند و خلافت کلی ایشان را تشریح می‌کنند.

به هر روی، قلمرو ولایت گسترده است؛ ولایت در فراخنای آفاق و انفس، ولایت بر انسان و جهان، ولایت بر انسان‌های عادی و حتی انبیا. آنان بر ماسوا به اذن حق تعالی احاطه قیومی دارند؛ چرا که انسان کامل و آینه تمام نمای حق و قطب کامل و هدایتگر انسان‌هاست:

برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه ﷺ از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر ولی خاضعند ... این جزء اصول مذهب ماست که ائمه ﷺ چنین مقاماتی دارند قبل از اینکه موضوع حکومت در میان باشد. چنانکه به حسب روایات، این مقامات برای حضرت زهرا ﷺ هم هست با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه ... (امام خمینی، ۱۳۸۸ ب: ۶۷)

آشکار است که در عبارت فوق، ولایت تکوینی از اصول و ضروریات مذهب دانسته شده است. از نگاه عرفان اسلامی، ولی و انسان کامل، اتم کلمات الهی و بلکه کتاب جامع دانسته می‌شود. انسان کامل چون کون جامع و مرآت تام همه اسما و صفات الهی است اتم کلمات الهی است، بلکه او آن کتاب الهی است که مجمع همه کتاب‌های الهی است. (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۵۴) انسان کامل آخرین حلقه سلسله صعودی عالم وجود است که جامع همه سلسله وجود می‌باشد و دائره وجود به او اختتام می‌یابد. (همان: ۵۵) انسان کامل، خلیفه خدا بر خلق و مفتاح باب معرفت اوست. هر که او را بشناسد خدا را شناخته است:

اعلم ان الإنسان الكامل هو مثل الله الاعلی و آيته الکبری، و کتابه المستبین والنبا العظیم، وهو مخلوق علی صورته و منشأ بیدی قدرته و خلیفه الله علی خلیقته و مفتاح باب معرفته، من عرفه فقد عرف الله و هو بکل صفة من صفاته و تجل من تجلیاته آیه من آیات الله، و من الأمثال العلیا للمعرفة بارئه معرفة تامة. (همان: ۵۶)

۱. استاد حسن زاده آملی در محفلی فرمودند: سرانجام پرداختن به عرفان نظری و پژوهش در این حوزه گرایش به تشیع است. استاد نمونه‌هایی را نیز ذکر کردند. (ر.ک: آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، فصل نهم و دوازدهم)

۲. ولایت به معنای محبت

این ولایت نزد مسلمانان از ضروریات اسلام است و جز ناصبی هیچ کس آن را انکار نکرده است. منشأ ولایت بدین معنا قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری / ۳۳) در این آیه شریفه، مودت اهل بیت به عنوان اجر رسالت تلقی شده است؛ هرچند ثمره این مودت به خود امت برمی‌گردد. روایات متواتری در تفسیر این آیه شریفه از طریق فریقین رسیده که مراد از قریب امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام و یازده فرزند آنان است. افزون بر آن، روایات فراوانی در مورد محبت اهل بیت علیهم السلام از صحابه و تابعین نقل شده که در مجامع روایی مضبوط است. ولایت به این معنا، نقشی اساسی در گرایش‌ها و بلکه اعتقادات انسان دارد؛ چراکه انسان با عشق و محبت زنده است. قلب بدون محبت، مخروبه‌ای ویران است. از معبر عشق و ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت پاک او به ولایت حق تعالی می‌رسیم؛ محبت آنان، محبت خدا و سر در طوق عبودیت او نهادن است. از این رو، ولایت به این معنا یکی از معیارها و نشانه‌های ایمان و نفاق است. روایات، آثار و کلمات اندیشمندان بزرگ اسلامی در این باب فراوان است و همه، جز خناسان میغض خدا و رسول صلی الله علیه و آله، بر ولایت به معنای محبت اتفاق و اجماع دارند. علاوه بر آثار ارزشی، معنوی و تکوینی این ولایت، نباید از نقش آن در وحدت و آلف و برادری بین تمام اقشار مسلمان غفلت نمود. مذاهب مختلف اسلامی مشترکات بسیار زیادی در اصول و فروع دارد. ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به ملائکه و انبیا الهی، قرآن کریم، قبله و ... و بالاخره محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم علیهم السلام و بزرگوار او.

۳. ولایت تشریحی

پیش‌تر گذشت، از جمله اصطلاحات ولایت، ولایت تشریحی است. ولایت تشریحی خود نیز چند کاربرد دارد:

۱. تقنین یا قانونگذاری

۲. تبیین احکام الهی

ولایت تشریحی به معنای تقنین و تشریح، مخصوص خداوند متعال است، خداوند این حق را به هیچ کس تفویض نکرده است؛ از این رو هیچ کس جز او حق قانونگذاری ندارد. جمله «ان حکم إلا لله» (انعام / ۵۷؛ یوسف / ۴۰) مبین همین معناست که تشریح و تقنین، تنها به «الله» اختصاص دارد.

ولایت تشریحی به معنای تبیین احکام و قوانین الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام واگذار شده و آنها مبین احکام الهی‌اند؛ تقییدات و تخصیصات قرآن کریم را بیان و مجملات آن را تبیین می‌کند. آنان معصومند و از لغزش و خطا مصون، امین پروردگارد و کلام آنان حجت است، مرجع تبیین احکام و تأویل قرآن‌اند. پس آنها به این معنا (مرجعیت در تبیین احکام) ولایت تشریحی دارند و بدین منصب، منصوب شده‌اند. حدیث شریف ثقلین که نزد مسلمانان متواتر است علاوه بر ولایت به معنای امارت و حکومت، بر ولایت مورد بحث نیز دلالت دارد. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»^۱.

حضرت امام در وصیت نامه الهی سیاسی خود چنین اظهار می‌دارند: «... و ذکر این نکته لازم است که حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و در کتب اهل سنت از صحاح شش گانه تا کتب دیگر آنان با الفاظ مختلفه و موارد متکرره از پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور متواتر نقل شده است و این حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشر به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه مسلمانان که حجت بر آنان تمام است جواب‌گوی آن باشند و اگر عذری برای جاهلان بی‌خبر باشد برای علمای مذاهب نیست». (امام خمینی، ۱۳۸۸ الف: ۳)

این کلام به صراحت بر این حقیقت دلالت دارد که حدیث ثقلین حجت را بر همه آگاهان تمام کرده است؛ مفاد حدیث لزوم تمسک به قرآن و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و نیز بر این حقیقت دلالت دارد که اگر به کتاب و اهل بیت تمسک جوید، معارف و احکام الهی را از آنان فرا گیرید، از آن بزرگواران اطاعت نمایید، هرگز گمراه نخواهید شد: «لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» گمراهی و ضلالت آن‌گاه است که از درب خانه آنها متفرق شوید و به دیگران رو کنید؛ احکام خدا را از امثال ابوهیره‌ها

۱. حدیث فوق که در مجامع روایی اهل سنت و شیعه نقل شده، متواتر است. (برای نمونه، رک: مظفر، ۱۴۲۲: ۶ / ۲۵۱ - ۲۳۵)

بگیرید و حکومت اسلامی را در دست دیگران قرار دهید. تمام کلام شیعه را در این ساحت، مسئله ولایت، می‌توان در همین دو اصل خلاصه کرد: شیعیان ائمه معصومین را مرجع بیان احکام می‌دانند و حق اطاعت را منحصر به آنها؛ همان‌گونه که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بینش و اعتقادی دارند. فعل و کلام امام را مانند فعل و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله یا مانند کتاب الهی حجت دانسته و حق اطاعت را مخصوص خدا و کسانی را که خدا برگزیده است (همچون پیامبر و امام) می‌دانند.

در پایان، ذکر این نکته لازم است که ولایت تشریحی پیامبر و امام، به معنای مشروع بودن آنان نیست؛ بلکه - همان‌طور که گذشت - آنها مبین احکام الله هستند. ممکن است بگوییم: تنها در یک زمینه حق تشریح دارند و آن احکام حکومتی است یا احکام ضروری و اضطراری. نمونه‌های آن در طول تاریخ حضور ائمه به چشم می‌خورد: تحلیل خمس، وضع مالیات بر روی اسب ... این‌گونه احکام لازم‌الاتباع است و از این نظر با احکام اولی تفاوتی ندارد، بلکه بر پایه دیدگاهی، احکام حکومتی مانند دیگر احکام اولی است. حق تشریح در قلمرو چنین احکامی به منصب امامت و امارت، اختصاص دارد و بدان مقام برمی‌گردد، شاید از این نظر بتوان در اطلاق تشریح بر آن تشکیک کرد و آن را مانند دیگر اوامر و نواهی ولی امر دانست.

به هر روی، حق تشریح احکام و قوانین منحصرأ به خداوند متعال اختصاص دارد و او این منصب را به احدی واگذار نکرده است؛ دست‌کم دلیلی نیافتیم که این مقام به دیگری تفویض شده باشد بلکه دلیل به عکس است: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی کلام خوارج را شنید که می‌گفتند: «لا حکم الا لله» فرمودند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَرْنَا اِنَّهُ لَا حُكْمَ اِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنْ هُوَ لَا يَتَقَوْلُونَ لَا اِمْرَةَ اِلَّا لِلَّهِ وَ اِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ اَمِيْرٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ...» (صیحی صالح، ۱۴۱۵: ۸۲ (خطبه ۴۰)) کلمه حقی است که معنای باطلی از آن اراده شده است. بله حکم و تشریح مخصوص خداست ولی اینها می‌گویند: امارت و حکومت تنها از آن اوست. در حالی که مردم به امیر و حاکم، خواه صالح و خواه فاجر نیازمندند ...

۴. ولایت به معنای امارت و رهبری

انسان موجودی اجتماعی است. زندگی در اجتماع مستلزم وجود احکام و قوانین و اجرای آنهاست. اگر قانونی نباشد، یا باشد ولی اجرا نشود، هرج و مرج لازم می‌آید. بدین سان بی‌تردید، جامعه به قانون نیاز دارد و قانون بدون حاکم که باید مجری قانون باشد، هیچ است. در روایت پیش ملاحظه شد که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «و لا بد للناس من امیر بر أو فاجر» (همان)، جامعه به رهبر نیاز دارد. حاکم چه عادل و چه فاجر برای جامعه ضروری است.

از سوی دیگر، از مباحث گذشته استفاده کردیم که حق تبیین احکام و قوانین الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام واگذار شده است و احکام دین را تنها آنان بیان می‌کنند. بخشی از این قوانین مربوط به مسائل اجتماعی است. شاید کمتر حکمی در اسلام بیابیم که به نحوی با جامعه مربوط نباشد. بیشتر ابواب فقه، سیاسی - اجتماعی است. اسلام تنها به رابطه انسان و خدا توجه نمی‌کند، بلکه تمام شئون و ابعاد وجودی انسان را کانون توجه قرار می‌دهد. اگر انسان موجودی چند بُعدی است، اسلام به عنوان دین کامل باید برای جمیع شئون و ابعاد وجودی او برنامه داشته باشد و گرنه، کامل نیست و یا کمال آن نسبی خواهد بود ولی این امر با اصل ضروری خاتمیت، کمال و اتمام دین در اسلام ناسازگار است: «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا». (مائده / ۳)

برخلاف تصور برخی از مکتب‌های بیگانه و دلباختگان به آنها، دین صرفاً یک رابطه قلبی بین انسان و خدا نیست. دین مجموعه‌ای از باورها و احکام، بینش‌ها و کنش‌هاست که بر سراسر وجود انسان حاکم است و تمام ابعاد وجودی او را دربر می‌گیرد. در اسلام افزون بر بُعد فردی - عبادی، به ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز توجه شده است.

در مسئله رهبری و حکومت، اسلام دیدگاه خاص خود را دارد. خاستگاه این بینش در جهان‌بینی اسلامی قابل ردیابی است. انسان چون مخلوق، مملوک و عید خداوند متعال است، رهبری و حکومت بر او - نیز - به خداوند متعال اختصاص دارد. جز خداوند و کسی را که او برگزیده است هیچ کس بر دیگری حق فرمان‌فرمایی ندارد و هیچ کس نباید از دیگری پیروی کند. خداوند این حق (اطاعت و حکومت) را به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام واگذار کرده است: «اَطِيعُوا اللهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) اطاعت از پیامبر و ائمه در طول اطاعت خداست و در حقیقت اطاعت و فرمانبرداری از اوست. این نوع ولایت، اعتباری و قابل وضع است؛ برخلاف ولایت تکوینی که امری تکوینی و حقیقی می‌باشد. دامنه آن به

اندازه‌های گسترده است که قرآن کریم می‌فرماید: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ» (احزاب / ۶) پیامبر بر مؤمنان ولایت دارد و او از آنان نسبت به خودشان اولی و سزاوارتر است.

از این بیان به این نتیجه رهنمون می‌شویم که به اعتقاد شیعه، تبیین‌کنندگان احکام همان مجریان‌اند. مجریان احکام الهی و حاکمان اسلامی که احکام الهی را با معرفت لدنی و خداداده و شناختی مصون از خطا، تحریف و اشتباه می‌شناسند، به اجرای آن می‌پردازند و از احکام و نوامیس الهی حمایت می‌کنند تا هدف «کلمة الله هی العلیا» محقق شود. از آنچه گذشت، بدین نتیجه دست می‌یابیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام چندگونه ولایت دارند: ۱. ولایت تکوینی؛ ۲. ولایت به معنای محبت؛ ۳. ولایت تشریحی به معنای مرجعیت در بیان احکام؛ ۴. ولایت به معنای امارت و رهبری. گونه نخست، خصیصه‌ای تکوینی و غیرقابل جعل یا قرارداد است. موهبتی الهی است که تنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین (ائمه و حضرت زهرا علیها السلام) اختصاص دارد؛ مقام خلافت کلی الهی است که اغیار را بدان راهی نیست. دیگران می‌توانند با تعلیم و تربیت آن انوار باهر بر حسب سعه وجودی خود به مراتبی از این ولایت دست یازند. گونه نخست میان اهل معرفت ضروری است؛ چنانکه گونه دوم میان عموم مسلمانان و گونه‌های سوم و چهارم میان شیعیان ضروری است.

نگرش شیعه درباره رهبری امامان معصوم علیهم السلام

از نگاه شیعیان، به همان دلیلی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیاز است تا احکام الهی را تبیین و آنها را اجرا و پیاده کند، حکومت اسلامی تشکیل دهد، حکومتی که ضامن اجرای احکام و حدود الهی است، و رهبری سیاسی امت را در دست گیرد، به کسی نیاز است که مرجعیت دینی و سیاسی پیامبر اکرم را تداوم بخشد، حکومت اسلامی را برای تضمین اجرای احکام و حدود الهی تشکیل دهد و ...؛ چراکه امامت استمرار حرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از طریق آن، راه دریافت معارف الهی گشوده است. امامان معصوم اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای اویند که از سوی خداوند حکیم بدین سمت نصب شده‌اند. شمار آنها دوازده تن است. اولین آنها حضرت امیرالمؤمنین علی و آخرین شان حضرت مهدی علیه السلام است. (صدوق، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۶۴)

ادله امامت و رهبری امامان معصوم علیهم السلام

ادله امامت و رهبری امامان معصوم علیهم السلام بسیار است. می‌توان به شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی برای اثبات امامت آن حضرات استدلال کرد. مجموع استدلال‌های اقامه شده یا استدلال‌هایی که قابل ارائه است در بادی امر در طرح زیر می‌گنجد:

۱. استدلال از راه عقل

- الف) استدلال به شیوه عقلی مستقل
- ب) استدلال به شیوه عقلی غیرمستقل

۲. استدلال از راه ادله نقلی

الف) استدلال از راه قرآن کریم

ب) استدلال از راه روایات و سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در طول تاریخ استدلال‌های بسیار فراوانی از راه قرآن کریم و نیز از راه روایات و سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه شده که حتی شمارش آنها و نگاهی گذرا به آنها فرصت بیشتری نیاز است؛ آیاتی مانند اکمال دین، تبلیغ، خلافت، اولی الامر و ولایت و روایات متواتری همچون حدیث غدیر، ثقلین، منزلت، سفینه^۱ در مبحث ادله نقلی به همین اندازه اکتفا می‌کنیم و امیدواریم در مجال دیگری بدین مهم بپردازیم.

۱. از گذشته‌های بسیار دور تاکنون کتاب‌های بسیاری در این باره نگاشته شده ارائه فهرستی جامع از آنها، خود نوشتار پرحجمی خواهد شد؛ برای نمونه کتاب‌هایی همچون *الغدیر*، *عقبات الانوار*، *المراجعات*، *دلایل الصدق*، *غایة المرام* و ... که در عصر حاضر تألیف شده‌اند، درخور توجه‌اند.

استدلال‌های عقلی

برای اثبات امامت، استدلال‌های عقلی بسیارند. می‌توان از راه دلیل عقلی به شیوه عقلی مستقل و شیوه عقلی غیرمستقل استدلال‌هایی پرشماری اقامه کرد.^۱ لیکن حتی برای نگاهی گذرا به آنها فرصت بیشتری نیاز است که اکنون مجال آن نیست. در ادامه تنها نمونه‌هایی از آسان‌ترین استدلال‌های عقلی را تبیین می‌کنیم.

استدلال نخست

استدلال نخست از مقدماتی بدین شرح سامان می‌یابد:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت تشکیل داد و تمدن نوین اسلامی را بنا نهاد. او افزون بر منصب مرجعیت دینی، مرجعیت سیاسی داشت و حکمش بر همگان نافذ بود؛ چنانکه تبیین‌هایی که از احکام و معارف الهی ارائه می‌کرد، برای دیگران معتبر بود و حجیت داشت و هم اکنون نیز معتبر است. چنین امری میان مسلمانان ضروری است و در طول تاریخ اسلام پدیده‌ای انکارناپذیر است و همه مسلمانان از دیرباز تاکنون بدان معتقد بوده‌اند. افزون بر دلیل ضرورت، می‌توان چنین گفته‌ای را با مراجعه به منابع اسلامی اثبات کرد.

۲. از ضروریات تاریخ است که ابوبکر جانشینی برای خود نصب کرد. او همیار و همکار خویش، عمر را برگزید. چنین رخدادی میان همگان تردیدناپذیر است.

۳. اهل سنت بر این باورند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را برای جانشینی خویش تعیین نکرد.

۴. پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امت مسلمان دچار اختلاف شدند و شکاف عمیقی میان آنان پدید آمد؛ در صورتی که پس از فوت ابوبکر چنین اختلافی ایجاد نشد. این مقدمه نیز ضروری است.

۵. تدبیر و عقلانیت و دوراندیشی ابوبکر به اینجا منتهی شد که ریشه اختلافی تازه در نطفه خفه گشت و زمینه اختلاف برچیده شد. او با نصب جانشین، زمینه اختلاف پس از خویش را با اقتدار در نطفه خفه کرد.

اکنون این پرسش فرا روی ما طرح می‌شود: آیا ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عاقل‌تر نبود؟ او با آینده‌نگری و تدبیر و نصب کسی به جای خود، وحدت جامعه را از اختلافی دیگر مصون داشت. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقلش نرسید چنین تدبیری بیندیشد و جامعه اسلامی را از این تشنگی فاجعه‌آمیز که دشمنان اسلام در طول تاریخ برای تضعیف اسلام و مسلمین همواره از آن بهره برداری کرده‌اند، برهانند؟ اگر چنین نسبتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درست باشد که وی کسی را منصوب نکرده است، آیا به حکم عقل بدین نتیجه نمی‌رسیم که ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عاقل‌تر، فهیم‌تر دوراندیش‌تر و با سیاست‌تر بود؟^۲

می‌توان پا را فراتر نهاد و افزود: اگر به عقل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نرسید که از چنین خطر دهشتناک و بنیان‌سوزی جلوگیری کند، آیا العیاذ بالله به عقل خدای حکیم علیم هم نرسید که کسی را نصب کند و به پیامبر خویش دستور دهد که او را به مردم معرفی کند؛ در صورتی که به عقل ابوبکر رسید و او برای پس از خود چاره‌ای اندیشید و کسی را بدین منصب گمارد و بدین وسیله جامعه اسلامی در آن عصر دچار تشنگی نشد؟ اگر این‌گونه بوده، فهم، عقل، درایت و سیاست ابوبکر از خدا هم بیشتر بوده است؛ چه رسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؟ آیا می‌توان به چنین محذوری تن داد؟ آشکار است که هیچ مسلمانی چنین باوه‌ای نمی‌گوید و درباره خدا و رسولش این‌گونه پندار باطل ندارد. خداوند، علیم، حکیم، مهربان و دارای لطف است و پیامبر او نیز علیم، حکیم و آن چنان مهربان است که خداوند او را از سختی‌هایی که به خاطر دیگران بر خود هموار می‌کند باز می‌دارد، او بر ماسوی الله باذن الله اشراف شهودی و حضوری دارد. از اینجا بدین نتیجه می‌رسیم که عقل حکم می‌کند که خدای متعال کسی را نصب و رسولش او را معرفی کرده است؛ چنان‌که نصوص دینی بر آن گواهی می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا تَلَغَّتْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». (مائده / ۶۷)

۱. آشکار است که استدلال از راه دلیل عقلی مستقل برای اثبات امامت عامه، ممکن بلکه متحقق است؛ لیکن به لحاظ روش‌شناسی پرسشی فراروی‌مان طرح می‌شود که آیا برای اثبات امامت خاصه نیز می‌توان از دلیل عقلی مستقل استفاده کرد؟ در بادی امر به نظر می‌رسد پاسخ منفی است. در این ساحت، افزون بر دلیل نقلی، تنها از دلیل عقلی غیرمستقل می‌توان استدلال کرد. پژوهش گسترده در این باره مجال دیگری می‌طلبد. با این توضیح منظور از عبارت بالا فهم می‌گردد.

۲. برگرفته از مناظره‌ای از حضرت آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی.

استدلال دوم

چنان‌که در استدلال اول گذشت، از ضروریات تاریخ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت تشکیل داد و برای دفاع از کبان اسلام نبرد کرد و تجاوز دشمنان اسلام را دفع نمود و احکام اسلامی را اجرا کرد. چنین رخدادی تردیدناپذیر و غیرقابل انکار است. از سویی دیگر، از مسلمات تاریخ و بلکه از جمله ضرورت‌های تاریخی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه به منظور نبرد یا هدف دیگری مسافرت می‌کردند، هرچند غیبت‌شان کوتاه بود، جانشینی تعیین می‌نمودند و شخصی را به امارت مدینه می‌گماردند. تاریخ بر این ادعا گواهی می‌دهد و بر آن صحه می‌گذارد؛^۱ از جمله اینکه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله، عمرو بن زائده را سیزده بار در طی جنگ‌هایی که بیرون از مدینه داشتند به امارت مدینه نصب کردند.^۲

اکنون این پرسش فراروی ما طرح می‌شود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که هنگام غیبت کوتاه جانشین تعیین می‌نمودند، چگونه برای غیبت همیشگی خود کسی را برحسب ادعای برخی نصب نکردند؟ آیا عقل چنین ادعایی را می‌پذیرد؟ کسی که برای چند روز مسافرت و خروجش از مدینه جانشین می‌گمارد، چگونه ممکن است از این مسئله غفلت کرده باشد؟ ما به وضوح می‌بینیم که عقلای عالم برای حفظ دستاوردهای حکومت خویش، تدبیری اندیشیده‌اند و همواره برای حل این معضل، طرحی را در نظر دارند. ما به روشنی می‌یابیم حتی کشورهایی که حاکمان‌شان ملحد بوده‌اند چاره‌جویی کرده‌اند. چنین سیره‌ای سیره عقلاست؛ عقلا از نابودی دستاوردهایشان سخت در هراسند و به حفظ آن اهتمام دارند.

استدلال سوم

استدلال سوم از مقدماتی بدین شرح سامان می‌یابد:

۱. اهل سنت مدعی‌اند که برای مرجعیت سیاسی و دینی، نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه‌ای نصب کرد و نه خداوند.
۲. میان اهل سنت و شیعیان بلکه دیگران ضروری است که ابوبکر عمر را جانشین خود قرار داد و او را به رهبری پس از خود از نصب کرد.
۳. عمر کسی را به جانشینی نصب نکرد، بلکه اختیار تعیین جانشین خویش را به شورایی شش نفره واگذار کرد. اکثریت شورای مزبور، رهبری حکومت را به عثمان سپرد. چنین رخدادی در تاریخ اسلام نیز ضروری و تردیدناپذیر است.
۴. پس از مدتی مردم شوریدند و عثمان را به دلیل بدعت‌ها و رفتارهای ناشایسته‌ای که وی و امرایش داشتند، از خلافت عزل کردند و او را کشتند.

۵. پس از قتل عثمان، مردم به منزل امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی آوردند و آن حضرت را به خلافت برگزیدند. ازدحام جمعیت به اندازه‌ای زیاد بود که حضرت بر جان فرزندان خود ترسیدند. با این حضور گسترده و گرد آمدن یاوران «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ...» (صبحی صالح: ۴۹ (خطبه ۳)) حضرت براساس تکلیف الهی خلافت را پذیرفتند. انتخاب آن حضرت و امارت وی در این دوره نیز ضرورتی تاریخی و انکارناپذیر است.

حال کدام یک از روش‌های ذکر شده اسلامی و بر طبق آموزه‌های دینی درست است؟ آیا می‌توان همه این روش‌های متباین و متعارض - کودتای سقیفه و تحمیل خلافت ابوبکر بر مخالفان، انتصاب عمر از سوی یارش ابوبکر، شورای انتصابی عمر و انتخاب مردم - را درست و اسلامی دانست؟ اگر همه آنها درست و اسلامی نیست، پس کدام روش اسلامی است؟ اگر تعیین جانشین به شیوه انتخاب مردم، اسلامی و درست است، چرا ابوبکر عمر را نصب کرد و شیوه انتصاب را برگزید و چرا عمر شیوه شورایی را محور تعیین خلیفه قرار داد؟ اگر شورا شرعی بود، چرا اعضای آن شش نفر بودند و نه بیشتر و چرا ترکیبش مهندسی شده بود به گونه‌ای که نتیجه‌اش پیشاپیش مشخص بود؟ بدین‌سان اگر انتخاب اسلامی است و مردم در این مورد حق انتخاب دارند، چرا ابوبکر و عمر به آن تن ندادند؟ ابوبکر به انتصاب دست زد و عمر به شورای با کیفیتی آن

۱. برای نمونه، علامه عسکری اسامی کسانی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام خروج از مدینه بر این شهر به امارت گمارده، گردآوری کرده است. (ر.ک: عسکری، ۱۴۱۲: ۱ / ۲۸۸ - ۲۸۱) حجم انبوهی در این نوشتار فراهم شده است؛ از جمله در سال دوم هجری هفت بار و هفت نفر و در مجموع تا آخرین نبرد و خروج از مدینه ۲۷ بار و ۲۷ نفر.

۲. عمرو بن زائده صحابی عظیم استخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله علی المدينة ثلاث عشرة مرة في غزواته كما في الإصابة. (۲ / ۵۲۳) (امینی، ۱۴۱۶: ۷ / ۲۵۰ - ۲۴۹)

چنانی. اگر نتیجه شورا شرعی بود، چرا مردم پس از مدتی شوریدند و مصوبه آن را زیر پا نهادند و عثمان را از خلافت عزل کردند و با حضوری فراگیر امیرالمؤمنین (ع) را انتخاب کردند؛ انتخاباتی که واقعاً تا چند قرن پیش همانند ندارد یا کم نظیر است؟ اگر انتخاب درست است، آیا تحمیل کسی از سوی گروهی که قدرت کودتا دارد و می‌تواند مخالفان را سرکوب کند و آنان را به زور اسلحه ساکت و تبعید کند یا به بند کشد، مشروعیت دارد؟ به راستی عقل نمی‌تواند این روش‌های متعارض با یکدیگر را جمع کند. این تناقضات نشان دهنده این واقعیت است که تنها گزینه مشروع و اسلامی در این مسئله، انتصاب الهی است. اگر گروهی در سقیفه بر ضد حکم خدا طغیان نمی‌کردند و در برابر آن تسلیم می‌شدند و دست به کودتا نمی‌زدند، تا انقراض جهان به کسی ظمی نمی‌شد.

استدلال چهارم

برای اثبات نبوت به قاعده لطف استناد می‌شود. لطف الهی سبب بعثت پیامبران برای نجات انسان‌ها از ظلمت جهل و شرک است. به پیامبر اکرم (ص) نیاز است تا مردم را به بندگی خدا فرا خواند، برای دستیابی آنان به بهروزی دنیوی و سعادت اخروی، احکام الهی را تبیین و اجرا و پیاده کند، حکومت اسلامی تشکیل دهد؛ حکومتی که ضامن اجرای احکام و حدود الهی است. بر پایه همین دلیل به کسی نیاز است که مرجعیت دینی و سیاسی پیامبر اکرم را تداوم بخشد، احکام الهی را تبیین کند، حکومت اسلامی را برای تضمین اجرای احکام و حدود الهی تشکیل دهد و ... بدین روی، امامت استمرار حرکت پیامبر اکرم (ص) است و از طریق آن، راه دریافت معارف الهی گشوده است. لطف الهی مستلزم این است که امامان معصوم با ابزار معرفتی ویژه‌ای که از خدا و اشتباه مصون است، احکام و معارف اسلامی را تبیین کنند و رهبری سیاسی امت را در دست گیرند. بدین ترتیب، با رحلت پیامبر اکرم (ص) افزون بر مرجعیت سیاسی، راه دستیابی انسان به مرجعیت دینی و تبیین معارف الهی به گونه‌ای معصومانه مسدود نشد و هر کس با مراجعه به آنان می‌توانست از ظلمات جهل و نادانی رهایی یابد؛ چنان که هم اکنون با مراجعه به گفته‌های‌شان می‌تواند به معرفتی صحیح و معتبر دست یابد.

استدلال پنجم

از جمله ضروریات تاریخ که همه مسلمانان حتی دشمنان اهل بیت (ع) بدان معترفند این حقیقت است که امیرالمؤمنین (ع) عالم‌ترین، با فصاحت و بلاغت‌ترین، شجاع‌ترین، عادل‌ترین، با تقواترین و شجاع‌ترین اصحاب پیامبر اکرم (ص) بود. در میان اصحاب که دوازده هزار نفر شمارش شده‌اند، آیا کسی را می‌شناسید که همچون او باشد؟ چه کسی صفات عرفاً متضادی مانند خوف از خدا و شجاعت، صلابت و عطوفت، پارسایی یا زهد و اقتدار و ... را جمع کرده باشد؟ از جناب آقای دکتر محمد لگنهاوسن پرسیدم: چرا اسلام آوردی و شیعه شدی؟ پاسخ داد: زیرا نهج‌البلاغه را مطالعه کردم؛ با مطالعه این کتاب، علی را شناختم؛ به خود گفتم این شخصیت کیست که توانسته این همه صفات متضاد را در خود داشته باشد؟ در اینجا بود که از راه علی به معرفت خدا رسیدم: «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را» و اسلام و شیعه را شناختم.

باری خطبه متقین و نامه به مالک اشتر که از آن به منشور جهانی یاد می‌شود و در یک سخن نهج‌البلاغه از کیست؟ آیا همانندی برای نهج‌البلاغه، غررالحکم، صحیفه سجادیه و دیگر روایات و ادعیه امامان شیعه می‌توان در کل تاریخ یافت؟ به خدای حکیم علیم سوگند، به راستی این آثار مایه مباهات و افتخار است. انقلاب فرهنگی‌ای که امامان معصوم به‌ویژه امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و امام رضا (ع) پایه‌گذاری کردند در کجا همانندی برای آن سراغ دارید؟ آیا آثار آنان بر مرجعیت دینی و بلکه مرجعیت سیاسی یا امامت و انتصاب الهی آنها دلالت نمی‌کند؟

آثار امامان معصوم و روایات حضرت زهرا (ع) و بلکه روایات پیامبر اکرم (ص) را که شیعیان گردآوری کرده‌اند با منابع فقهی و تفسیری اهل سنت مقایسه کنید. در کاوش‌ها و پژوهش‌هایی که علمایی همچون آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی در مجامع روایی اهل سنت داشته‌اند به نتیجه بسیار نامطلوبی رسیده‌اند. براساس آنچه از علامه طباطبایی نقل شده است،

۱. گفتنی است امام کاظم (ع) و بسیاری از دیگر امامان در زندان یا تبعید و کاملاً تحت نظر دستگاه حاکمان جور بودند تا مردم نتوانند از فیض آنها، دست‌کم، در قلمرو معارف الهی بهره‌مند شوند.

آنان تقریباً دوپست و پنجاه روایت در تفسیر و پانصد روایت در فقه از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند. البته صد روایت از این پانصد روایت فقهی یا از جهت متن و روایت غیرقابل قبول است و یا به لحاظ سند ضعیف است. از این رو تنها چهارصد روایت معتبر و مورد قبول دارند. اسناد بقیه روایات آنان به صحابه یا تابعین برمی‌گردد و ... (رخشاد، ۱۳۸۰: ۲۴۲ - ۲۴۱)^۱ بدین سان با غصب خلافت و خانه نشین کردن باب علم پیامبر اکرم «أنا مدینه العلم و علی بابها» (ر.ک: میلانی، ۱۴۱۴: ۱۰؛ فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۲ / ۲۵۵ - ۲۵۰)،^۲ آنان معرفت‌ها و علوم الهی و باب معصومانه ارتباط با پیامبر اکرم ﷺ را بر روی خود مسدود کردند و نه تنها امت مسلمان، بلکه همه انسان‌ها را از علم و حکمت الهی محروم ساختند. این در حالی است که شیعیان به رغم محدودیت و فشارها و اختناق شدیدی که هم متوجه آنان بود و هم متوجه امامانشان، توانستند با استفاده از تعلیم و تبیین امامان معصوم که باب علم پیامبر اکرم ﷺ بودند به مجموعه شگفت‌انگیزی دست یابند. البته اگر آن فشارهای جانکاه نبود، می‌توانستند از آن امامان بسیار بیشتر فیض برند و معارف بیشتری را به ارمغان بگذارند. آیا از این راه نمی‌توان به مرجعیت سیاسی و دینی امامان دوازده گانه شیعه رهنمون شد؟

تبیین شیوه‌ای ویژه برای اثبات امامت

برای اثبات امامت هر یک از دوازده امام معصوم ﷺ به ادله نقلی تمسک می‌شود؛ شیوه پژوهش در این مسئله، نقل و استناد به ادله نقلی است. امامت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از راه ادله نقلی، اعم از آیات قرآن کریم و روایات متواتر بسیاری، چنان که فهرست برخی از آنها را دیدیم، اثبات می‌شود. درباره دیگر امامان معصوم ﷺ چگونه می‌توان این هدف مهم را به انجام رساند؟ آیا افزون بر روایات در دسترس، راه یا شیوه دیگری وجود دارد؟ به نظر می‌رسد، افزون بر ادله نقلی برای اثبات امامت هر یک از امامان معصوم ﷺ، شیوه یا راه یا دلیل دیگری وجود دارد. ویژگی این شیوه این است که راهی است میانبر در عین اتقان و استحکام که با آن می‌توان امامت همه دوازده امام معصوم ﷺ را اثبات کرد. شیوه یا دلیل مزبور از چند گام تشکیل شده است. در آغاز آن گام‌ها را تبیین می‌کنیم و سپس به بررسی پیامدهای حاصل از آنها می‌پردازیم.

گام اول: شمار امامان و جانشینان پیامبر اکرم ﷺ دوازده تن (اثنی عشر) است

روایات بسیاری از حضرت خاتم الانبیاء ﷺ در مجامع روایی مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعیان می‌توان یافت که آن حضرت شمار امامان پس از خود را دوازده تن تعیین کرده است. روایات مزبور که چنین محتوایی دارند، بسیارند و در بیشتر منابع معتبر روایی اهل سنت و شیعیان از جمله صحاح و بلکه کتاب‌های کلامی از دیرباز تاکنون حکایت شده‌اند. منابعی بسیار به جمع آوری این دسته روایات اختصاص یافته است؛ از جمله، احمد بن حنبل احادیث فراوانی را در این باره در مستند خود روایت کرده که با گردآوری آن در مجموعه‌ای به ۳۵ روایت رسیده است. (ر.ک: احمد بن حنبل، ۱۴۰۹: ۴۴ - ۳۴) کفایة الأثر روایات مربوط به امامت امامان معصوم را که از صحابه و ائمه معصومین در مجامع روایی نقل شده، گردآوری کرده است. در نوشتار مزبور، این دسته روایات در میان دیگر احادیث نیز ذکر شده است (ر.ک: خزاز رازی، ۱۳۶۰) در منتخب الأثر حجم گسترده‌ای از آن بدین مهم اختصاص یافته و ذیل عنوان احادیث الخلفاء الاثنی عشر، چند باب دارد. در باب اول، احادیث دوازده تن بودن خلفا یا امیران را گرد آورده (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰: ۱۰۰ - ۱۲) و بررسی شده، سپس در بابی دیگر احادیثی که مصادیق آن دوازده تن را برشمرده و مشخص ساخته، جمع‌آوری و بررسی کرده است. (همان: ۳۰۲ - ۱۰۱)

در احقاق الحق و مستدرک بدین مهم توجه شده و روایات مربوط بدین مسئله گردآوری و بحث و ارزیابی شده‌اند. (شوشتری، ۱۴۰۹: ۱۳ / ۸۵ - ۱ و ۲۹ / ۱۱۴ - ۹۱) در این کتاب در یک باب، ابتدا احادیث دوازده تن بودن خلفا یا امیران را

۱. مشابه همین گفته را استاد حضرت آیت‌الله مظاهری در محفل درس بارها از مرحوم آیت‌الله بروجردی نقل کردند.
۲. گفتنی است در هر دو کتاب، منابع حدیث در مجامع اهل سنت گردآوری و از نگاه آنان سند حدیث ارزیابی شده است.

گرد آورده و بررسی شده، سپس در بابی دیگر احادیثی که مصادیق آن دوازده تن را برشمرده و مشخص ساخته، جمع‌آوری و بررسی کرده است.

دو کتاب اخیر خواندنی‌اند. در بابی جداگانه، مصادیق را با شیوه‌ای نقلی و از راه روایات مشخص کرده و بدین وسیله ابهام اثنی عشر را با شیوه تفسیر روایت به روایت زوده‌اند. گرچه چنین شیوه‌ای معتبر است و می‌توان برای تفسیر روایات پیش گفته بدان استناد جست، در اینجا در مقام عرضه شیوه دیگری هستیم؛ شیوه‌ای که در عین اتقان و استحکام میانبر است و به سرعت مطلوب در استدلال را مبرهن می‌سازد.

گام دوم

هیچ یک از مذاهب اسلامی، دوازده امامی (اثنی عشریه) نیستند و بدین وصف شناخته نمی‌شوند و به چنین آموزه‌ای اعتقاد ندارند.^۱ البته برخی کوشیده‌اند روایات دال بر دوازده امام را بر حکمرانانی چون خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز تطبیق دهند، لیکن افزون بر اینکه این تطبیق عمدتاً بی‌وجه و بی‌پایه و گاه خنده‌آور است، هیچ یک از مذاهب اسلامی به اثنا عشریه (دوازده امامی) شناخته شده نیستند.

گام سوم: اشتها گروه خاصی از شیعیان به اثنی عشریه یا دوازده امامی

تنها مذهبی از مذاهب اسلامی که مدعی امامت دوازده تن از معصومان از ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرجعیت سیاسی و دینی آنان به‌عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و بدین عنوان در جهان از دیرباز تا کنون اشتها دارد مذهب شیعه دوازده امامی است. این صفت به مذهب شیعه اثنی عشریه اختصاص دارد و تنها و تنها این مذهب است که همواره بدین وصف متصف شده، بدان اشتها دارد.

گام چهارم

اجماع مرکب داریم بلکه می‌توان فراتر رفت و گفت، ضروری است که شیعیان یا دوازده امامی‌اند یا همچون زیدیه چهار امامی‌اند یا مانند اسماعیلیه هفت امامی‌اند. اسماعیلیه در امامت امام موسی بن جعفر توقف کرده و به امامت اسماعیل فرزند دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معتقدند. دیگر وجوه همچون یازده امامی، ده امامی، نه امامی، دو امامی و ... انتقاف آنها ضرورتی تاریخی و مذهبی است و چنین فرض‌هایی موهوم و تخیلی‌اند و هیچ قائلی برای آنها نمی‌توان یافت.

در اینجا لازم است خاطر نشان کنیم بسیاری از مرتدان، منحرفان و غالیان خارج از دین اصلاً مسلمان نیستند تا آنها را ذیل مذاهب اسلامی، طبقه‌بندی کرده و جای دهیم. آنها حساب جداگانه‌ای دارند. عقلائی مسلمان، اعم از شیعه و سنی، باید آنها را از ذیل مجموعه مسلمین حذف کنند و در این میان جای ندهند و از انتساب آنها به یکدیگر بپرهیزند؛ رویه‌ای که متأسفانه برخی از وحدت‌شکنان به ظلم و ستم خلاف آن سلوک کرده‌اند و در پیشگاه عدل الهی و در محکمه قضاوت خردمندان منصف به محاکمه کشیده خواهند شد. جالب است توجه کنیم بزرگترین مفاخر شیعه همچون علامه حلی و محقق نصیرالدین طوسی بدین نکته مهم توجه داشته‌اند. از باب نمونه، علامه حلی در مبحث نظر و اندیشه‌ورزی، نظریه لزوم معلم برای اعتبار استنتاجات عقلی و کافی ندانستن عقل به تنهایی را به ملحدان نسبت می‌دهد:

ذهب الملاحدة إلى أن النظر غير كاف في حصول المعارف بل لا بد من معونة من المعلم للعقل لتعذر العلم بأظهر الأشياء وأقربها من دون مرشد وأطبق العقلا على خلافه ... (حلی، بی تا: ۲۴۰)

گام پنجم

از راه ضرورت می‌توان بدین مطلب دست یافت که امامان شیعه دوازده امامی عبارتند از: امیرالمؤمنین علی، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، امام مهدی فرزند حسن بن علی که اکنون در غیبت کبری است.

۱. جز مسلمانان شیعه دوازده امامی؛ چنان که در گام سوم بدین مهم خواهیم پرداخت.

بر مطلب بالا نه تنها می‌توان اجماع تحصیل کرد، بلکه چنین حقیقتی، ضروری است؛ یعنی این حقیقت که امامان شیعیان دوازده امامی، آن دوازده تن هستند، از ضروریات تاریخی است همانند وجود مکه و مدینه و ... و هیچ گونه تردیدی درباره آن نمی‌توان داشت. از این رو می‌توان گفت بر تحقق چنین عقیده‌ای در میان شیعه دوازده امامی ضرورت تاریخی حکمفرماست و هیچ پژوهشگری را یاری تردید در آن نیست؛ چه رسد به اینکه بتواند آن را انکار کند.

افزون بر آن، می‌توان گفت هر مذهبی یک مجموعه یا بسته «package» است و این مجموعه مؤلفه‌هایی دارد. مسیحیت کاتولیک و پروتستان، به‌رغم اختلاف نظرهای بسیار، در آموزه‌هایی همچون گناه اولیه، عیسی فرزند خداست و آموزه نجات مشترکند و این آموزه‌ها پایه و اساس نگرش آنان است. شیعه دوازده امامی نیز دارای مجموعه‌ای از اعتقادات، ارزش‌ها و احکام عملی است که مؤلفه‌های آن به‌شمار می‌روند. مهم‌ترین آن اصول عبارتند از عدل الهی و امامت دوازده معصوم از سلاله پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

بدین سان شیعه دوازده امامی با امامت دوازده معصوم به شرحی که بیان شد شناخته می‌شود و امامت این دوازده معصوم از مؤلفه‌های آن است. امامان این مکتب که جانشینان پیامبر اکرم و همچون او معصوم و اطاعتشان اطاعت خداست دوازده تن هستند؛ خواه کسی این مکتب را حق بداند و خواه ناحق. شیعه دوازده امامی این است و جز آن نیست. اگر شخصی در حقانیت این مکتب تردید دارد و آن را حق نمی‌داند، لازم است درباره آن تحقیق کند و اگر حق می‌داند باید به امامت دوازده معصوم به شرح پیش گفته و عدل الهی که از اصول آن است ملتزم شود. هر اندیشمندی، هر چند غیردوازده امامی، این مکتب را دارای چنین مؤلفه‌هایی می‌داند و آن را این‌گونه معرفی می‌کند.

گام ششم: نتیجه‌گیری از مقدمات پیش گفته

با ضمیمه کردن گام یا مقدمه اول به مقدمه دوم و مقدمه سوم بدین نتیجه دست می‌یابیم که امامت دوازده امام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله محرز و اثبات می‌شود و با انضمام مقدمه پنجم به آن مقدمات یا گام‌ها، امامت هر یک از امامان معصوم علیهم السلام اثبات می‌شود. از این رو، بر پایه این شیوه، نیازی نیست که برای اثبات امامت هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام به ادله نقلی و اخبار مستفیض یا متواتر یا محفوف به قراین قطعی تمسک کنیم. با صرف نظر از حقانیت، بالضروره یا مذهبی به نام شیعه دوازده امامی هست و امامانشان این دوازده تن‌اند یا نه؛ و شق سوم نیست. چنین حقیقتی ضرورتی است تردیدناپذیر و غیرقابل انکار. از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشینان و خلفای خود را دوازده تن اعلام کرده است، فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منطبق می‌شود بر شیعه دوازده امامی.

در پایان گفتنی است، افزون بر این راهبرد نوین و نیز شیوه نقلی مبتنی بر استفاده از روایاتی که مراد از دوازده خلیفه یا امیر را شرح می‌دهد و آن را تعیین می‌کند، بر پایه شیوه برگزیده در نظریه احتمال که برای تبیین معیار صدق گزاره‌های نظری، به‌ویژه قضایای پسین ارائه شد (حسین‌زاده، ۱۳۹۴: فصل هشتم)، نیز می‌توان استدلالی برای اثبات مطلوب اقامه کرد که تقریر آن به فرصت دیگری نیاز دارد.

نتیجه

در این نوشتار برآن بودیم تا راهبردی ویژه در اثبات امامت، طرح و عرضه کنیم. این هدف مهم پس از آن به سرانجام می‌رسد که ولایت را تعریف و اصطلاحات آن و ادله رایج برای اثبات ولایت به‌معنای امامت را مرور کنیم. در نگاهی گذرا به ادله بدین نتیجه رهنمون شدیم که می‌توان به شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی برای اثبات امامت آن حضرات استدلال کرد.

۱. استدلال از راه عقل

۲. استدلال از راه ادله نقلی؛ استدلال از راه دلیل نقلی خود دو گونه است:

الف) استدلال از راه قرآن کریم

ب) استدلال از راه روایات و سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در طول تاریخ استدلال‌های بسیار فراوانی از راه عقل، قرآن کریم و نیز از راه روایات و سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ارائه شده که حتی شمارش آنها و نگاهی گذرا به آنها، فرصت بیشتری نیاز است. استدلال‌های عقلی نیز بسیارند. می‌توان از راه دلیل عقلی به شیوه عقلی مستقل و شیوه عقلی غیرمستقل استدلال‌هایی پرشماری اقامه کرد. در ادامه تنها نمونه‌هایی از آسان‌ترین استدلال‌های عقلی را تبیین کردیم.

در ادامه به مسئله اصلی نوشتار کنونی پرداختیم و بدین نتیجه رسیدیم که افزون بر ادله نقلی برای اثبات امامت هر یک از امامان معصوم علیهم‌السلام، شیوه یا راه یا دلیل دیگری وجود دارد. ویژگی این شیوه این است که راهی است میانبر در عین اتقان و استحکام که با آن می‌توان امامت همه دوازده امام معصوم علیهم‌السلام را اثبات کرد. شیوه یا دلیل مزبور که از چند گام تشکیل شده است. پس از تبیین آن گام‌ها، پیامدهای حاصل از آنها به تصویر کشیدیم. بدین سان بدین نتیجه رهنمون شدیم: نیازی نیست که برای اثبات امامت هر یک از ائمه معصومین علیهم‌السلام به ادله نقلی و اخبار مستفیض یا متواتر یا محفوف به قراین قطعی تمسک کنیم. بالضروره یا مذهبی به نام شیعه دوازده امامی هست و امامانشان این دوازده تن‌اند یا نه؛ و شق سومی نیست. از آنجا که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جانشینان و خلفای خود را دوازده تن اعلام کرده است، فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منطبق می‌شود بر شیعه دوازده امامی.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۵ ق، تهران، اسوه.
۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۷۰، شرح مقدمه قیصری، تهران، امیرکبیر.
۴. ابن فناری، محمد بن حمزه، ۱۳۶۳، مصباح الانس، تهران، فجر.
۵. احمد بن حنبل، ۱۴۰۹ ق، احادیث المهدي علیه‌السلام من مسند احمد بن حنبل، اعداد محمدجواد حسینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۶. امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ ق، الغدير، قم، مرکز الغدير.
۷. حسین زاده، محمد، ۱۳۹۴، معرفت‌شناسی در قلمرو گزاره‌های پسین، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۸. حلی، علامه حسن بن یوسف، بی‌تا، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. خزاز رازی، علی بن محمد، ۱۳۶۰، کفایة الاثر، تحقیق عبداللطیف حسینی، قم، بیدار.
۱۰. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۸ الف، وصیتنامه، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۲۹.
۱۱. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۸ ب، حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۴، شرح دعاء السحر، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. رخشاد، محمدحسین، ۱۳۸۰، در محضر علامه طباطبایی، قم، انتشارات نهانندی.
۱۴. شوشتری، سید نورالله، ۱۴۰۹ ق، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تحقیق سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی، قم، کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی.
۱۵. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۳۸۰، منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر، قم، کتابخانه آیت‌الله صافی گلپایگانی.
۱۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۷۸، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، تهران، جهان.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، بی‌تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، مجموعه رسائل، قم، بوستان کتاب.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۱ ق، الغیبة، قم، دار المعارف الاسلامیة.
۲۰. عسکری، سید مرتضی، ۱۴۱۲ ق، المدرسین، تهران، بعثت.
۲۱. فیروزآبادی، سید مرتضی، ۱۳۹۲ ق، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تهران، انتشارات اسلامی، چ ۲.

١٤٠ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال ١٥، پاییز ٩٨، ش ٥٨

٢٢. قیصری، داود بن محمود، بی تا، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، بیدار.

٢٣. مجلسی، محمدباقر، ١٤٠٣ ق، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.

٢٤. مظفر، محمدحسن، ١٤٢٢ ق، دلائل الصدق، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام.

٢٥. میلانی، سید علی، ١٤١٤ ق، نجات الأزهار فی خلاصة عقبات الأنوار، قم، مهر.